



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مركز مطالعات علوم انسانی

# در غرب چه خبر؟

● در غرب چه خبر؟ (۴۴) // ایرج هاشمی زاده

## ۱۷۷ - دلم برای باغچه می‌سوزد!

از چه سایتی در اینترنت نمای این خانه را کپی کردم و در آرشیوم گذاشتم، بخاطر نمی‌آورم، به احتمال قوی از سایت «میراث فرهنگی» گرفتم، مهم نیست از کجا، مهم این است که این عکس، مرا بیاد باغچه انداخت که دارد می‌سوزد و کسی بفکر آن نیست!

یادم می‌آید سر کلاس پروفیسور «هوبرت هوفمان» استاد آلمانی و معمار معروف شهرسازی نشسته بودم و گوشم به درس پروفیسور بود. موضوع درس آنروز بافت قدیمی شهر بود. می‌گفت: «بافت قدیمی شهر را باید - و روی این باید تکیه کرد - حفظ و از تخریب و نابودی آن بهر قیمتی شده جلوگیری کرد» و ادامه داد «شهر بدون بافت قدیمی، شهر بی‌هویت است».

انسانی را تصور کنید که در اثر حادثه‌ای، تصادف ماشین یا ضربه‌ای به مغز، حافظه‌اش را از دست می‌دهد، اطرافیانش را نمی‌شناسد، گاه حتی قادر نیست همسر و فرزندانش را شناسایی کند. برای چنین انسانی جز ترحم کاری نمی‌توان کرد. خانه‌های قدیمی، ابنیه و دروازه‌های تاریخی یادگار دوران گذشته، میراث پدران و مادران ما، شناسنامه و تاریخ تولد و هویت شهر است. تخریب آنها یعنی خالی کردن شهر از حافظه تاریخی، یعنی بی‌هویت کردن شهر.

سه، چهار دهه‌ای است که دلالتان و بساز و بفروشان، معماری و شهرهای ما را بی‌هویت



● مهندس ایرج هاشمی زاده

کرده‌اند. جدا از عدم آشنائی به فن و حرفه معماری و مصالح ساختمانی و رعایت پیش فرض‌های ایمنی، «آپارتمان‌هائی را برای فروش ارائه می‌دهند که فاقد استاندارد معماری است، مصالحی که در خانه‌های بساز و بفروشان به کار می‌رود، در و پنجره‌ها، کف زمین، کانال و لوله کشی آب و برق، کاشی کاری و... خودداستانی است که می‌تواند در دستور محاکم قضائی قرار گیرد. سوای آن، اسکلت این خانه‌ها است که در ایران ۹۵ درصد از تیرآهن است و جوشکاری آنها بدست کارگران ناآگاه به استاندارد و فن جوشکاری و بیگانه با حرفه ساختمان صورت می‌گیرد و فاجعه‌ای است که مسئولیت آن بر شانه‌های این آقایان قرار دارد، غیب‌گو نباید بود که پیش گوئی کئی زمانی این ساختمان‌ها با خفیف‌ترین تکان زلزله بر سر هموطنان ما فرو خواهد آمد. این آقایان در هیچ جامعه متمدنی حق ساختن حتی گاراژی را هم ندارند چه برسد به خانه و آسمانخراش.

در این جوامع دولت و مسئولین امور خانه‌سازی و مجهز با تکیه به معیار و استانداردهای بین‌المللی امر خانه را به سازمان‌های خانه‌سازی و معماران و مهندسين تحصیل کرده واگذار می‌کنند. بگذریم و برویم بسراغ نمای خانه زیبای خودمان!

متأسفانه خانه‌های قدیمی هر سال تعدادشان کم می‌شود و زیر کلنگ دلالان و بساز و بفروشان نابود می‌شوند، با هزار حقه و کلک یک شبه خانه را تخریب و بجای آن «برجی» علم

می‌کنند. اگر چند تائی هم از این نوع خانه‌ها باقی مانده به سرنوشت همین خانه‌ای که تصویرش را می‌بینید، دچار می‌شوند!

ما شرقی‌ها اصولاً در زندگی شلخته‌ایم! با دقت به همین خانه زیبا نگاه کنید، سمت چپ لوله باریکی - چه لوله‌ای است و چه نقشی دارد؟ - موازی با شیروانی تاکنار ستون آجری آمده و بعد عمودی سرازیر و دوباره موازی وارد حریم در خانه شده و سپس راهش را به پائین ادامه داده است!!

نگاه کنید به سیم‌کشی بالا در سمت چپ، نگاه کنید به سمت راست تصویر، ناودون زیر شیروانی به امان خدا رها شده و وقتی باران می‌بارد، آب از آن بالا به اطراف پاشیده می‌شود و رطوبت به دیوار و آجر رسوخ می‌کند و در طول زمان دیوار را از پای در می‌آورد، نگاه کنید به سمت چپ و به رنگ سفیدی که قسمتی از ستون آجری را پوشانده است.

اگر این بی‌توجهی به یادگاری از گذشته ما نیست، اگر این شلختگی، بی‌توجهی، بی‌مهربانی، فقر ذوق و عشق و علاقه به زیبایی نیست، پس چیست؟  
در یک کلام نمای این خانه زیبا و بلائی که بر سر آن آورده‌اند، هتک حرمت از زیبایی و معماری گذشته ماست!

این بی‌توجهی تنها به همین خانه زیبا تمام نمی‌شود، موزه‌های ما را هم در برمی‌گیرد.

ما در تهران ساختمانی داریم که چون نگین الماس می‌درخشد، این نگین، خانه مسکونی قوام‌السلطنه است که بعدها سفارت مصر آن را خرید و با تیره شدن روابط ایران و مصر به مالکیت بانک بازرگانی در آمد، بعد در سال ۱۳۵۵ شمسی دفتر فرح پهلوی خانه را به قصد موزه خرید و در سالهای آخر دوران پهلوی تبدیل به موزه‌ای شد به نام موزه آبگینه.

اگر پایتان در غرب به کلیسایی، موزه‌ای، قصری از قرون گذشته بیفتد به آسانی می‌توانید به قدمت ساختمان، نام معمار ساختمان و نوع استیل آن پی ببرید، حالا می‌خواهد این ساختمان یادگاری از قرن هفدهم میلادی باشد یا قرن نهم میلادی، شناسنامه ساختمان، دقیق و با ذکر جزئیات در اختیار شماست. درست؟ حال برویم به موزه آبگینه سری بزنیم و به قصد آشنائی با نام معمار، تاریخ بنای ساختمان و غیره به «راهنمای موزه آبگینه و سفالینه‌های ایران، وزارت ارشاد اسلامی، اداره کل موزه‌ها» نگاهی بیاندازیم:

در راهنمای موزه آمده «بنائی که امروزه از آن به عنوان موزه استفاده می‌شود، حدود ۸۰ سال پیش بدستور احمد قوام (قوام السلطنه) و به منظور استفاده شخصی او ساخته شد... در سالهای ۵۶ و ۵۷ شمسی... سه گروه از مهندسين ایرانی، اتریشی و آلمانی آنرا به مجموعه فرهنگی شامل موزه، کتابخانه، تئاتر عروسکی، سینما و سالنهای نمایشگاه، کارگاه سفال... تبدیل

کردند... تاریخ چاپ راهنما ۱۳۶۵ شمسی است.

من در دو شماره مجله کلک، شماره ۴۲، شهریور ۱۳۷۲ و کلک شماره ۶۰، اسفند ۱۳۷۳ به تفصیل درباره این موزه و معماری معماران آن توضیح دادم و نوشتم که: «... اگر تحقیق درباره معمار ساختمان قوام پس از ۸۰ سال مشکل است و تحقیق و جستجو در ذات ما نیست، گذشتن از نام معمار اتریشی و عدم حضور او در راهنمای موزه تاسف آور است...»  
ما با دو معمار روبرو هستیم، معمار خانه قوام و معمار اتریشی که قبل از انقلاب خانه قوام را به موزه آنگینه تبدیل کرد:

قبل از اینکه بسراغ معمار خانه قوام برویم اجازه بدهید ابتدا تاریخ تولد ساختمان را تعیین کنیم، چون همانطور که اشاره کردم تحقیق و جستجو در ذات ما نیست!  
مهندس کامران صفامنش در کتاب «تاریخ معماری ایران» می نویسد: «... این ساختمان در سال ۱۲۹۲ ه. ش (۱۹۱۳ میلادی) بدستور احمد قوام برای استفاده شخصی ساخته شد...»  
در راهنمای موزه (چاپ سال ۱۳۶۵) سخن از ۸۰ سال پیش است یعنی ۱۲۸۵ هجری شمسی

روزنامه همشهری در سایت اینترنت خود در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۸ در زیر تیتراژ «خانه قوام در سرچشمه تهران به آثار ملی پیوست» گزارش داد:  
«... خانه قوام الدوله وثوق واقع در سرچشمه کوچه میرزا محمود وزیر پس از مراحل و تشریفات قانونی به شماره ۲۰۲۴ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید... منزل قوام الدوله که در سال ۱۲۵۳ هجری قمری بنا نهاده شده...»

همین روزنامه دو هفته قبل از آن یعنی در تاریخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸ تحت همین عنوان تاریخ بنای ساختمان قوام را سال ۱۲۹۲ هجری شمسی اعلام می دارد!  
خلاصه کنم:

مهندس صفامنش: تاریخ بنای خانه قوام ۱۲۹۲ هجری شمسی  
روزنامه همشهری: تاریخ بنای خانه قوام را یکبار ۱۲۹۲ هجری شمسی  
روزنامه همشهری: تاریخ بنای خانه قوام ۱۲۱۰ هجری شمسی (برابر با ۱۲۵۳ هجری قمری)

راهنمای موزه: تاریخ بنای خانه قوام ۱۲۸۵ هجری شمسی  
ملاحظه می کنید که در همین ابتدای جستجوی تاریخی در مورد سال بنای خانه قوام دچار سرگیجگی و شلختگی مزمن خویش شده ایم!! بد نیست بدانید قوام متولد سال ۱۲۵۲ هجری شمسی است.

حال برویم سراغ معمار خانه قوام

در راهنمای اداره کل موزه‌های تهران چنین می‌خوانیم:

«ساختمان موزه آبگینه و سفالینه که معمار هنرمند آن گمنام است، از بناهای پرارزش اواخر

قرن سیزدهم هجری شمسی است...»!!

می‌بینید که معمار خانه قوام برای اداره کل موزه‌های تهران گمنام است!

در کتاب «تاریخ معماری ایران» مهندس کامران صفامنش معمار خانه قوام مشخص است:

«معمار ساختمان موزه آبگینه استاد علی محمد معماریاشی مشهور به بابا است که ۷۴ سال

زندگی کرد...»

رضا مقتدر، معمار ایرانی مقیم پاریس در نامه‌ای به من می‌نویسد: «... در مورد ساختمان

قوام السلطنه براساس مدارکی که توسط آقای صانعی - دکتر مهندس معمار مقیم تهران - به

اینجانب رسید، این ساختمان اثر پدر ایشان علی محمدخان معماریاشی است...»

پروفسور دکتر هوشنگ صانعی نیز در نامه‌ای به من از پدر خود، محمدعلی معماریاشی

بعنوان معمار خانه قوام نام می‌برد.

پس معمار خانه قوام روشن است - برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به کلک شماره ۴۲ و ۶۰

- حال برویم بسراغ معمار موزه.

و اما معماری که خانه را به موزه تبدیل کرد، معماری است با شهرت جهانی، اتریشی و مقیم

وین بنام پروفسور هانس هولاین. در راهنمای موزه آمده است که «... سه گروه از مهندسين

ایرانی، اتریشی و آلمانی ساختمان را به موزه تبدیل کردند...»

هولاین شخصیتی است که با هیچ معماری تن به همکاری نمی‌دهد، یکی از دوستانم که تز

معماری‌اش را درباره «معماری هانس هولاین» نوشته بود، تعریف می‌کرد در یکی از

مصاحبه‌هایش با هولاین، از او می‌پرسد «آقای پروفسور هولاین در معماری چه کسی الگو و

سرمشق شما است؟»

هولاین در پاسخ می‌گوید «هیچ کس، خودم». و این درست بازگوکننده کاراکتر این معمار

بزرگ است، او براستی - به حق یا ناحق - کسی را کنار خودش هم طراز نمی‌شناسد، طراح موزه

آبگینه هانس هولاین است و «گروه مهندسين اتریشی و ایرانی و آلمانی» افسانه‌ای بیش نیست.

قصه است.

من در کلک شماره ۴۲ و ۶۰ - ۱۲ سال پیش - درباره موزه آبگینه و تاریخ تولد و معماران

آن به تفصیل سخن گفتم اما متأسفانه در این ۱۲ سال اداره کل موزه‌ها هیچ عکس‌عملی از خود

نشان نداده است.

۱) تحقیقات من و دیگران درباره موزه سر تا پا اشتباه است و جای خوشحالی است اگر اداره کل موزه‌ها با توضیحات خود، من و سایر معماران را از اشتباه بیرون آورد، ۲) آنچه مهندس صفامتش، رضا مقتدر و من و بالاتر از همه پروفسور دکتر صانعی فرزند معمار خانه قوام مدعی هستیم واقعیت دارد. و این واقعیت این است که: استاد علی محمد معمارباشی مشهور به بابا معمار خانه قوام است.

۲) در اینصورت چرا اداره کل موزه‌ها، راهنمای موزه آبگینه را تصحیح نمی‌کند؟ آیا مرغ اداره کل موزه‌ها یک پا دارد؟

گذشته از این گویا به ما چه که قوام در تاریخ ایران ۲۴ بار فرمان وزارت گرفته، ۱۳ بار وزیر داخله بوده، ۴ بار وزیر امور خارجه، ۴ بار وزیر مالیه و دو بار وزیر جنگ، یکبار وزیر عدلیه و ۵ بار نخست وزیر این کشور بوده و ۱۰ کابینه تشکیل داده و یازده بار فرمان نخست‌وزیری گرفته، ۳ سال فرمانروای کل خراسان و سیستان بوده، دو دوره - چهارم و پنجم - وکیل مجلس بوده، ۵۲ روز در زندان کودتاگران (سال ۱۳۰۰) و ۱۵ روز در زندان قزاقخانه (۱۳۰۲) و قریب ۷ سال (از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۹) در تبعید اروپا و ۱۱ سال در لاهیجان تحت نظر بوده.

درباره چنین شخصیت سیاسی - چه قبولش داشته یا نداشته باشیم - یک کلمه در راهنمای موزه نیامده، گوئی شهروندی چون من و شما بوده و خانه‌ای ساخته که حال به موزه تبدیل شده!، می‌خواست نساژه!!

موزه هنرهای معاصر تهران نیز به همین بیماری مبتلا است، در راهنمای این موزه نیز از معمار موزه، مهندس کامران دیبا خبری نیست، گویا ما یکروز صبح که بیدار شدیم موزه هنرهای معاصر حی و حاضر بود!!

شلختگی است؟ بی توجهی است؟ عدم قبول مسئولیت است؟ نمی‌دانم، اگر شما می‌دانید لطف کنید مرا هم باخبر سازید!! من فقط این را می‌دانم که هر بنای فرهنگی و تاریخی فاقد تاریخ تولد و نام معمار آن مانند انسانی است که در شناسنامه‌اش نام پدر و تاریخ تولدش خالی است، چنین شناسنامه‌ای را هیچ مرجع دولتی قبول نمی‌کند، چنین انسانی بی‌هویت است.

## ۱۷۸ - ذهن باغچه دارد آرام و آرام...

به خبری در سایت «میراث فرهنگی» بتاريخ دوشنبه ۲۴ بهمن ماه ۱۳۸۴ و خلاصه‌ای از مصاحبه روزنامه شرق با ایرج کلانتری معمار معروف بتاريخ ۱۷ بهمن ماه ۱۳۸۴ در رابطه با بحران معماری در ایران توجه کنید:

## محل تولد دکتر حسابی، ویرانه‌ای در انتظار دلان

خانه تاریخی پدر علم فیزیک ایران در آستانه نابودی کامل قرار گرفته و این امر سبب شده تا خانواده پروفیسور حسابی از شهردار تهران برای ساماندهی تنها یادگار برترین چهره علمی ایران درخواست کمک کنند... با توجه به ارزش اقتصادی زمین در خیابان وحدت اسلامی، بسیاری از دلان زمین در انتظار تخریب بنا هستند، در حالی که خانه پروفیسور حسابی به ثبت آثار ملی کشور هم رسیده اما برخی مسئولان سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان تهران می‌گویند که وظیفه‌ای برای مرمت این خانه تاریخی ندارند... و مابقی قضایا!

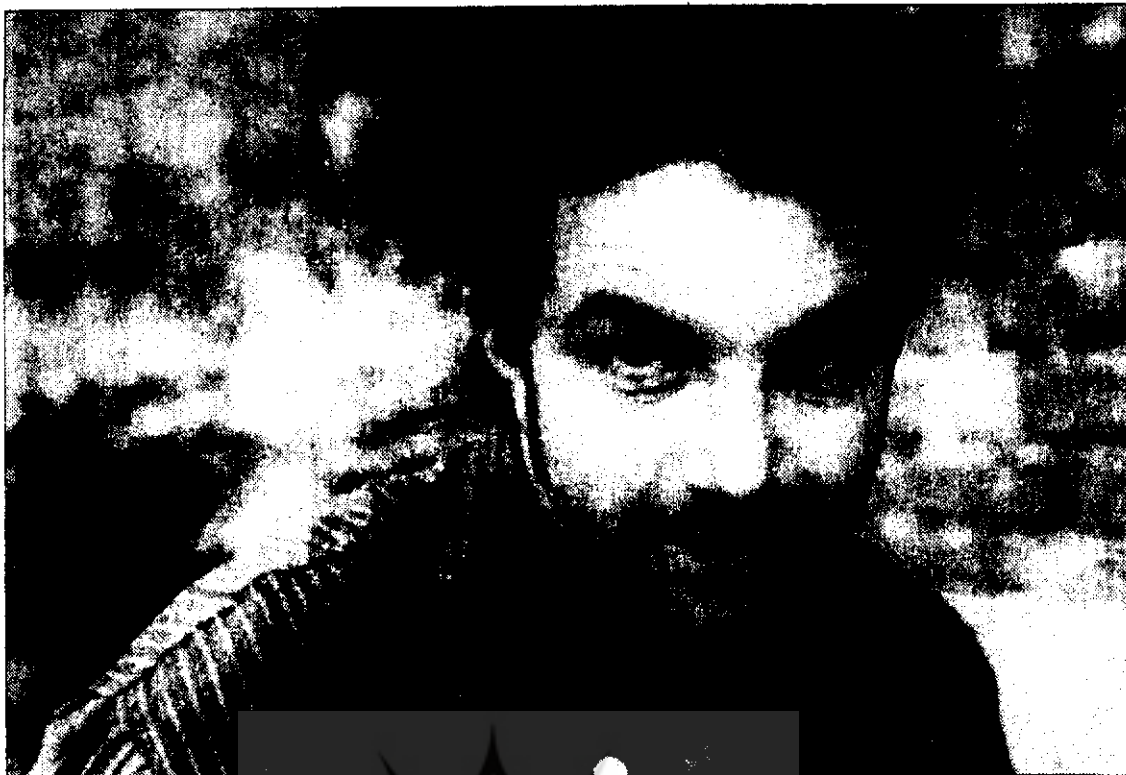
و اما ناله‌ی ایرج کلانتری از معماری ما:

پرسش: شما نقش انقلاب را در این میانه چگونه می‌بینید؟ معماری ایران بعد از انقلاب به چه سمت و سوئی رفته است؟ پاسخ: شما می‌خواهید بدانید بعد از انقلاب سیر معماری ما صعودی بوده یا نزولی، من قطعاً می‌گویم نزولی بوده است. این یک امر بدیهی است. بعد از انقلاب هیچ کدام از عواملی که برای بستر سازی توسعه معماری موثرند، به وجود نیامده‌اند، نظام اصلاً به این موضوع توجه نکرده و کمک‌ها و حمایت‌هایی را که می‌توانسته بکند، نکرده است. حتی به جامعه حرفه‌ای هم وقعی نگذاشته که توصیه‌های آنها را قبول کند. جامعه هم همه تقصیرها را به گردن معمار می‌اندازد، شما حجم ساخت و سازها را در مملکت اندازه‌گیری کنید و ببینید چند درصدش را معماران ساخته‌اند. ما کار کانستراکشن داریم اما کار معماری نداریم، حالا از این بحث چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیرید، نمی‌دانم!... بسیاری از ساختمان‌های زشت و ناهنجاری که ساخته می‌شود، مربوط به بخش خصوصی است، بخش‌هایی که در تغییر و تحولات جامعه ناگهان به ثروت هنگفتی دست پیدا کردند و عمدتاً درک بسیار نازل و مبتدلی از معماری دارند... من معماران را بطور کلی به سه دسته تقسیم می‌کنم:

دسته اول معمارانی هستند که پیرو محض نظریات کارفرما هستند. نماهای مبتذل و عجیب و غریبی که در شهرها می‌بینیم محصول فعالیت این دسته است، محصول پیروی محض از کارفرمایی که هنوز نمی‌داند معماری باید اسلامی، رومی، یونانی، مدرن یا پست مدرن باشد، بخشی از آشفتگی نماهای شهری به این گروه برمی‌گردد. دسته دوم معمارانی هستند که درست در مقابل این دسته قرار دارند، افرادی که در برج عاج خود نشسته و انتظار دارند همه شرایط برای تحقق ایده‌هایشان فراهم باشد و دسته سوم که خود من تمایل دارم در آن جای بگیرم معتقد است که معماری نتیجه تعامل و گفت و گوی منطقی بین مجموعه‌ای از عوامل است، سرمایه‌گذار، بهره‌بردار، سازنده و تولیدکنندگان مصالح و بالاخره کنترل پروژه... و مابقی قضایا!

توصیه می‌کنم مصاحبه با کامران دیبا را هم در «بخارا» شماره ۴۴ دوباره بخوانید تا تصویر





● نوید کرمانی

کاملی از معماری ما بدست بیاورید؛ یاد فروغ بخیر:

کسی به فکر گل‌ها نیست

کسی نمی‌خواهد

باور کند که باغچه دارد می‌میرد.

که ذهن باغچه دارد آرام آرام

از خاطرات سبز تهی می‌شود

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱۸۰ - نوید کرمانی، روزنامه‌نگار و نویسنده ایرانی تبار مقیم آلمان

حدود شش سال پیش برای اولین بار با نام او در روزنامه «فرانکفورته آگماینه» آشنا شدم، نامش فریاد می‌زد که ایرانی است، بعدها تفسیرهای سیاسی و اجتماعی‌اش در معتبرترین نشریات آلمانی زبان چون «دی تسایت»، «سود دویچه» و روزنامه سوئسی «نوی زوریخه» دیده می‌شد. در چند ساله اخیر با چهره و نظریاتش در گفتگو و گپ‌های تلویزیونی بیشتر آشنا شدم، در این فاصله در کنار فعالیت روزنامه‌نگاری، سفرنامه، رمان، قصه برای بچه‌ها، نمایشنامه تئاتر، برداشت و نظریات فلسفی و اجتماعی‌اش نیز روانه بازار کتاب شد.

با کتاب «السمیع. خدا زیبا است» - زیباشناسی قرآن و نفوذ کلام - جایزه حمایت و تشویق

بنیاد «ارنست بلوخ» سال ۲۰۰۰ میلادی را از آن خود کرد و یک صندلی در کنار خالقین فرهنگ و ادب کشورهای آلمانی زبان بدست آورد.

ارنست بلوخ فیلسوف نام آور قرن بیستم (۱۹۷۷ - ۱۸۸۵) بود که با روی کار آمدن فاشیسم هیتلری، آلمان را ترک گفت و از سال ۱۹۳۸ میلادی در امریکا اقامت گزید، پس از پایان جنگ مدتی استاد دانشگاه لایپزیک و سپس از سال ۱۹۶۱ استاد دانشگاه توپینگن بود.

«بنیاد ارنست بلوخ» در سال ۱۹۹۷ در شهر لودویگز هافن تشکیل شد، این بنیاد هر سه سال یکبار دو جایزه، جایزه اصلی با ۱۰ هزار یورو - خاص اندیشمندان در حوزه فلسفه - و جایزه حمایت و تشویق با ۲۵۰۰ یورو - خاص نویسندگان جوان براساس امید و انتظار آثار ادبی و پژوهشی بعدی آنان.

سال ۲۰۰۳ میلادی نیز جایزه «بنیاد هلگا و ادتسایت رویتر» - زن و شوهر فرهنگ دوست آلمانی - با ۱۵۰۰۰ یورو به او تعلق گرفت، این جایزه به افرادی با بازده برجسته علمی و متکی بر پراتیک که به سازگاری و هماهنگی در جامعه یاری می‌رسانند، داده می‌شود.

کتاب «اورینت نو و زیبا» سفرنامه و گزارشی است از اوضاع اجتماعی و سیاسی کشورهای مسلمان چون پاکستان، مصر، اندونزی، تاجیکستان، فلسطین و اسرائیل بین سالهای ۱۹۹۹ و ۲۰۰۲ و دو رمان «چهل زندگی» و «تو باید» و کتاب «انقلاب بچه‌ها» - ۲۰۰۱ میلادی - بررسی انقلاب اسلامی ایران و کتاب برای بچه‌ها «آیدا، خرس و خرگوش» - آیدا نام دختر ۵ ساله او است - گوشه‌ای از لیست کتب منتشره نوید کرمانی را تشکیل می‌دهند.

مراسم جشن فستیوال‌های تئاتر و موسیقی در اروپا همیشه با سخنرانی نویسنده نام آوری افتتاح می‌گردد، نویسنده‌ها اغلب از این فرصت استفاده می‌کنند و نظریات اجتماعی، فلسفی و دیدگاه‌های انتقادی خود را مطرح می‌سازند؛ نظریاتی که غالباً انگشت گذاشتن بر زخم و نارسائی‌های جامعه است، در جشن افتتاح پنجاهمین سال افتتاح دوباره «تئاتر بورگ» یکی از بزرگترین تئاترهای اروپا، سال تاسیس ۱۷۴۱ میلادی - پس از جنگ بین‌المللی دوم که قسمتی از تئاتر در زیر بمباران و آتش‌سوزی از بین رفته بود این وظیفه بر دوش نوید کرمانی افتاد.

نوید کرمانی در رشته تئاتر، فلسفه و اورینت؛ اسلام‌شناسی؛ در بن، قاهره و کلن تحصیل کرده و با درجه دکترا فارغ‌التحصیل شده است.

این نویسنده ایرانی نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر هم هست، چند نمایشنامه او در چند تئاتر آلمان منجمله در شهر فرانکفورت بروی صحنه آمده است.

نوید کرمانی متولد سال ۱۹۶۷ در آلمان و از نسل دوم ایرانیان مقیم خارج از کشور است، فارسی را سلیس صحبت می‌کند و طبیعی است که در خواندن و نوشتن فارسی چون همه

# Nach Europa

Kultur vom 20. Jahrhundert bis zur Gegenwart  
des Englischen Wortes



Amman Verlag

ایرانیان نسل دوم با مشکلاتی روبرو است. کرمانی با خانم کتایون امیرپور روزنامه‌نگار و اسلام‌شناس ایرانی نسل دوم مزدوج است، این زن و شوهر صاحب تابعیت هر دو کشور ایران و آلمان هستند.

۳۰۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی